

هسته‌ی توانمندسازی
حرکت‌های جهادی

جزوه نگرش ساز

شماره: ۴



عرفان جهادی

گفتاری از حجة الاسلام والمسلمین قاسمیان



ما ایده‌های فراوانی داریم که منحصر به فرد است. چه در زمینه‌ی مسائل سیاسی، شعار نه شرقی نه غربی، شعار مستکبرستیزی، شعار مستضعف‌گرایی در سطح جهان، این‌ها ایده‌های منحصر به فرد سیاسی است؛ این‌ها را ارائه بدهید. شعار فلسطین، شعار مردم افریقا، شعار مبارزه‌ی با آپارتاید و تبعیض نژادی در هر جای دنیا و...؛ این‌ها شعارهای انقلاب و شعارهای منحصر به فرد ماست. این شعارها مدعی دارد، اما کس دیگری این‌ها را به عنوان یک انقلاب، به عنوان یک نظام، به عنوان مجموعه جهت‌گیری ندارد. یا بعضی از ایده‌های منحصر به فرد در درون بنای جامعه بر مبنای ارزش‌های الهی، این یک چیزی مخصوص ماست، این در هیچ جای دنیا وجود ندارد. حتی ارزش‌های الهی را گاهی دارند، اسمش را می‌گذارند ارزش‌های انسانی، مثلاً انسان گرایی یا جمع گرایی. اما ارزش‌ها گاهی ارزش‌های خدایی است. اما در دنیا جامعه‌ای بر مبنای ارزش الهی وجود ندارد؛ این جزو خصوصیات ماست، این جزو پیام‌های اصلی شعر ماست. مردم‌گرایی توی جامعه ما هیچ جای دنیا نظیر ندارد. توی جوامع انقلابی اصلاً چنین چیزی را پیدا نمی‌کنید. مسؤولینش، مردمش، قشرهایش، اختلاف قشرها با همدیگر، عدم تمایز بین قشرهای گوناگون، این‌ها جزو خصوصیات انقلاب ماست. رهبری الهی و معنوی، رهبری عرفانی - که فرمانده کل قوا یک عارف است - شما همچنین چیزی را در امروز که هیچ، در تاریخ سراغ دارید؟ عرفا را شما کجا پیدا می‌کردید همیشه؟ توی خانقاه‌ها، توی مسجدها، توی خلوت‌ها، در حال گریه، اما یک عارفی که همان گریه نیمه شب را دارد، همان ریاضت دادن به تن خودش را دارد، همان جذبه‌های معنوی را دارد، همان اتصالات و الهامات غیبی را دارد، آن وقت فرمانده کل قوا هم هست. نیروها را بسیج می‌کند برای جنگ یا صلح یا فلان، این چیزهای منحصر به فرد ماست.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين^۱
خیلی خوشحالم که در جمع شما جهادگران عزیز حضور پیدا کردم. سعی می‌کنم بحث حتی المقدور کوتاه باشد، اگر دوستان هم سؤال خاصی داشتند در انتها در خدمتتان هستم.
صحبت کردن برای کسانی که سالیانی جهادی رفته‌اند و در این مسافرت‌ها بودند کمی سخت است. نمی‌دانم صحبت کردن راجع به اصول و مبانی جهادی چه قدر جا دارد ولی باز هم از زاویه‌ای جدید این جریان را با همدیگر نگاه می‌کنیم. چون که برای خود من بحث جهادی و این شکل مسافرت‌هایی که گاه به گاه پیش می‌آید مثل یک شاقول‌گذاری است، مانند دیواری که هر سه، چهار رچی که بالا می‌رود باید شاقول بگذارند و دقت کنند ببیند به کجا رفته، لذا خوب است که یک‌بار دیگر ببینیم که چه کار می‌کنیم، برای چه کسانی کار می‌کنیم و آن نیت‌هایی را که اساساً برای آن زندگی می‌کنیم یک بار دیگر بازکاوی کنیم.

شاید بارها این نکته را شنیده‌اید که در دین ما ارزش کارها به نیت است. شاید این یکی از افتراقات دین ما با دیگر ادیان باشد. ما خیلی به نیت کار توجه می‌کنیم و بقیه ادیان به انجام کار. نیت برای ما حکم ضریب عمل را دارد. یعنی هر چه قدر هم که عمل، عمل بزرگی باشد، اگر نیت آن نیت کوچکی باشد و نیت، نیت صفری باشد در عمل ضرب می‌شود و اثری از آن نمی‌ماند.

خداوند در قرآن در مورد بعضی می‌فرماید که در قلب شان هیچی نیست «أَفَئِدَّتُهُمْ هَوَاءٌ»^۲ یعنی اصلاً قلبشان هیچی ندارد، اصلاً هیچی نیستند، هواء همان هواست یعنی هیچی. خوب این افرادی که هیچی نیستند و می‌خواهند این هیچی را ضریب اعمالشان بکنند به هیچی هم نمی‌رسند و آن طرف هم که می‌روند می‌بینند که هیچی نیست. مفاهیمی مانند احباط و بطلان عمل که در دین ما جایگاه قابل تأملی دارند در بقیه ادیان یا اصلاً جایگاهی ندارد یا از چنین جایگاهی برخوردار نیستند. قرآن راجع به عمل یک عده می‌گوید «خَبِطَت

^۱ این سخنرانی در اردوی جهادی نوروز ۸۸ - منطقه بشاگرد ایراد شده است.

^۲ سوره مبارکه ابراهیم/آیه ۴۳



أَعْمَالُهُمْ^۳» یعنی اعمالشان پوچ است. چون یک راه دیگر، یک نیت دیگر را در سر می‌پروراند و برای نیت‌های خودشان حرکت می‌کنند لذا این حرکت، حرکتی است که به هیچ دردی نمی‌خورد. بارها و بارها این داستان حضرت امام حسین(ع) را شنیده‌اید، چون برای خود من خیلی آموزنده‌است و فکر می‌کنم برای دیگران هم آموزنده باشد تکرار می‌کنم. ماجرای امام حسین(ع) با عبدالله ابنِ حُرّ جُفّی، که در مسیر کربلا حضرت می‌خواستند او را همراه خود کنند. آخر کار هم همراه امام نمی‌شود. در برخوردی که با امام داشته می‌گوید من اسب دارم، اسب‌هایم را می‌دهم، که امام می‌فرمایند من اسب تو را نمی‌خواهم من خود تو را می‌خواستم. چه کسی از تو اسب خواست «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا^۴» ما اصلاً کسی نیستیم که بخواهیم یک گمراه را بازوی خودمان قرار دهیم. به هر جهت آن چیزی که در این بین از اهمیت برخوردار است همان نیت عمل است، مطلب خیلی خیلی مهم و اساسی است که به عنوان ضریب عمل باید به آن توجه کرد. در تمام اعمال و به طور خاص جهادی.

ببینید من یک انتقادی کردم به جایی که مراسم هفته شهدا برگزار کرده بود. در این برنامه تصویری از آرش کمانگیر درست کرده بودند و شهدا شده بودند آرش کمانگیری که مرز ایران و توران را می‌خواستند با تیر خودشان تعیین کنند. به ما گفتند که برنامه‌ها چه طور بود؟ گفتم خیلی زحمت کشیده بودید ولی شهدای ما آرش کمانگیر نبودند، خیلی با آرش کمانگیر فرق داشتند. شهدای ما را قرآن این گونه وصف می‌کند که «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ^۵» خدا جان آنها را می‌خرد، این که شهدا برای وطن کار کردند یا کار نکردند، خود قرآن و خود حالات این بچه‌های رزمنده تعیین کننده است که چقدر برای وطن کار کردند. وطن مفهومی نیست که مؤمن جان خود را با آن مقایسه بکند، ارزش جان مؤمن آن قدر زیاد است که جز خدا خریدار ندارد. فلذاست که شهدای ما شب‌های عملیات شاهنامه نمی‌خواندند، زیارت عاشورا می‌خواندند، برای اسلام کشته می‌شدند و کشتگان وطن نبودند. نمی‌خواهم بگویم بد است ولی خیلی کم است، خیلی خیلی کم است، وطن خیلی خیلی

^۳ سوره مبارکه آل عمران/آیه ۲۲

^۴ سوره مبارکه کهف/آیه ۵۱

^۵ سوره مبارکه توبه/آیه ۱۱۱

کوچک‌تر از آن چیزی است که احوال انسان را بخواهد رنگ بدهد و افکار مؤمن را بخواهد رنگ بدهد. ما در درجه اول فرزند دین هستیم، فرزند مکتب هستیم. وقتی کسی به امام صادق(ع) گفت ای فرزند رسول خدا چرا شما این قدر از سلمان فارسی یاد می‌کنید؟^۶ امام صادق فرمودند قبل از این که به سه دلیل چرایی آن را بگویم اول یک تذکر آیین‌نامه‌ای بدهم، گفتند بفرمایید. حضرت فرمودند لا تقل سلمان الفارسی. راوی پرسید پس چه بگوییم؟ حضرت فرمودند: بل سلمان المحمدی. فامیلی سلمان فارسی نیست. فامیلی سلمان را دین تعیین می‌کند. سلمانی که متا اهل البیت است، از سلمان فارسی تغییر می‌کند به سلمان محمدی. این مطلبی است که در آن می‌خواهند نیت اعمال ما را افزایش بدهند و ضریب اعمال ما را افزایش بدهند.

ما یک خدمات انسان دوستانه در مسافرت‌های جهادی سازماندهی می‌کنیم یا به بیانی دیگر رزمندگان ما برای حفظ وطنشان رفتند یا نه، چون این کشور پایگاه اسلام است، با دفاع از این مرزها از اسلام دفاع می‌کردند. چرا ما بحث شهدا را مطرح کردیم؟ به خاطر این مطلب که ادیان در این مطلب بحث دارند. ببینید سبک دین‌داری و ارائه دین‌ها و رسیدن به قله‌های بحث‌های دینی یک سبک رسمی دارد که آن سبک رسمی از قرار، خیلی سبک قرآنی‌ای هم نیست. وقتی که برای ما از عرفان و عارف شدن گفتگو می‌کنند، اینکه عرفان چیست؟ و عارف کیست؟ این مباحث کلاً قرین می‌شود با یک سری از داستان‌ها راجع به کشف و شهود و فضاهای بالاتر و ارتباط با جنیان و تمثیل برزخی و تجسم‌های برزخی و... که در کتاب‌ها آمده است. و عرفان قرین می‌شود با داستان‌های این‌چنینی که اصلاً تصویر ما راجع به یک متدین عارف کسی است که در این فضاها سیر می‌کند. خواندن کتاب‌هایی که نظیر این سبک را ارائه می‌دهد مثل کتاب‌های عرفانی ما از فصوص و فتوحات مکیه و منازل السالکین و امثالهم و

^۶ قال الراوی: قلت لأبی عبدالله(ع): ما أكثر ما اسمع منك سیدی ذکر سلمان الفارسی؟ فقال(ع): لا تقل سلمان الفارسی، و لكن قل سلمان المحمدی. أ تدری ما كثرة ذکری له؟ قلت: لا. قال: ثلاث خلال: إحداها إیارة هوی أميرالمؤمنین(ع) علی هوی نفسه؛ و الثانية حبّه للفقراء و اختیاره إیأهم علی أهل الثروة و العدد؛ و الثالثة حبّه للعلم و العلماء : راوی حدیث گوید: به امام صادق گفتم: چگونه است که این همه از شما یاد سلمان فارسی را می‌شنوم؟ گفت: نگو سلمان فارسی، بلکه بگو سلمان محمدی. آیا می‌دانی چرا فراوان از او یاد می‌کنم؟ گفتم: نه. گفت: به جهت سه خصلت: نخست اینکه خواست امیرالمؤمنین(ع) را بر خواست خود مقدم می‌داشت. دوم آنکه بینوایان را دوست می‌داشت و آنان را بر مال‌داران و دنیاداران ترجیح می‌نهاد، و سوم دوستی وی نسبت به علم و عالمان. (الحیاه با ترجمه احمد آرام/ ج ۲/ ص ۵۲۴)

خواندن خاطرات عرفا و دینداری به سبک عرفا شما را در فضا می‌برد. این جور کتاب‌ها دست به گزینش‌هایی می‌زند که صرفاً آیات توحیدی، توحید افعالی و توحید ذاتی و توحید صفاتی را در برمی‌گیرد. احتمالاً متوجه می‌شوید چه عرض می‌کنم. وقتی می‌گویند آقایان عرفا، اهل الله، این کلمه که گفته می‌شود این بار معنایی را منتقل می‌کند. این بحثی را که خدمتان عرض می‌کنم بحث خیلی مهمی است، خوب دل بدهید، نزد هر کسی این بحث را نمی‌شود گفت. این بحث را در جمع شما جهادگرها می‌توان مطرح کرد.

با ذکر عباراتی مانند آقایان عرفا و... یک سبک خاصی از دینداری در ذهن شما تلقی پیدا می‌کند. در این سبکی که معرفی شد شما هیچ موقع ردپایی از آیات دیگر را نمی‌بینید. اگر بنده الآن این حرف را می‌زنم، شما این حرف را آویزه گوش خود بکنید که من مخالف بحث‌های عرفانی نیستم مثل افرادی که مخالفت می‌کنند. نه تنها که مخالف نیستم بلکه دل‌بستگی‌هایی هم به این مباحث دارم. در این سبک شما هیچ گزارشی از آیاتی که رابطه شما را با خلق تعیین کند، رابطه شما را با اجتماع تعریف کند، شما را به عنوان داعیه‌دار عزت مسلمین معرفی بکند، روابط بین‌الملل شما را تنظیم بکند، تکلیف غزه و امثالهم را روشن بکند، نمی‌بینید. در این سبک دینداری شما کاملاً در فضا هستید. ما خدا را شکر می‌کنیم که در زمانی متولد شدیم که بعد از دوره شهدا و بعد از دوره امام بود. اگر دوره شهدا نبود و دوره امام نبود و این انقلاب - که اتفاق نبود و بخت و اقبال و شانس نبود، قابل توجه آن‌هایی که هر حادثه‌ای را بر اساس شانس توجیه می‌کنند که بالاخره امامی بود و آمد و یک کاری کرد و... نه امام کارستان کردند، امام هدف اصلی انبیا را در قالبی پیاده کردند، هدف کلی قرآن را پیاده کردند، ما باید خدا را شاکر باشیم که بعد از دوره امام و شهدا تنفس می‌کنیم، چرا؟ به دلیل اینکه - اگر شهدا نبودن قالب دینی که از قالب‌های دینی باقی می‌ماند همان قالب اول بود. ولی امام و شهدا با قالب دیگری دین را معرفی کردند، آن‌ها دست به معرفی تازه‌ای از عرفان زدند، عرفان مجاهدانه، عرفان جهادی، مؤمن جهادی، مؤمن مجاهد.

شما در این سبک مواجه هستید با جوانانی که به غایت عارف‌اند و امامی که برای احدی تره خُرد نمی‌کند. با اخلاق حضرت امام آشنا هستید. وقتی که همه می‌گفتند "ما همه سرباز

توایم خمینی " حضرت امام می گفتند نه تو سرباز منی نه من سرباز توام، ما همه سرباز خدائیم.^۷ وقتی که از انقلاب می گویند و می گویند که انقلاب چه شد و چه می شود امام جواب می دهند که نه به دست من بود نه به دست تو بود و نه خواهد بود و.. اصلاً با کسی کاری ندارد، امامی که این طور در جان های رزمندگان انقلاب می کند، امام می فرماید: من در مقابل شما احساس حقارت می کنم.^۸ امام در مقابل آن چهره های غبارآلود و خسته می فرمایند من در مقابل شما احساس حقارت می کنم. این حرف امام است. امام و شهدا سبکی از دینداری را معرفی کردند که سبکی مجاهدانه است، در فضا نیست، کاملاً در متن اجتماع و جامعه است و همان اهداف اصلی قرآن را دنبال می کند. آن سبک اول دینداری با همه چیز سازگار است. اگر شما هم باشی و خانه ات، می توانی عارف باشی. اصلاً هیچ ارتباطی با دیگران ندارد. می توانی با هیچ کس کاری نداشته باشی. اصلاً در دنیا چه اتفاقی می افتد. می توانی دنیا را اصلاً رصد نکنی. خودتی و با اذکار و اوراد خودت کار می کنی و جلو می روی، اتفاقاتی هم می افتد و چیزهایی دست آدم می آید. به هر جهت کیسه ای از کیسه های آدم پُر می شود. این سبک سبکی است که شهدا متروک کردند.

از قضا نزدیک ترین سبک از سبک های دینداری به سبک قرآن نه سبک اول که سبک دوم است. ببینید وقتی که شما قرآن می خوانید، می بینید که شما را به فضا نمی برد. ضمن اینکه در تمام آیات توحیدی شما را فرو می برد و شما را دغدغه دار می کند وعده می دهد که "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ..."^۹ این آیه در سوره مائده و برای اواخر عمر پیامبر است و درست آیه بعد آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ است. یعنی

^۷ [یکی از حضار: ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی] ما همه سرباز خدا هستیم ان شاء الله. نه تو سرباز منی، نه من سرباز تو. همه ما با هم قیام کردیم که اسلام را در اینجا زنده کنیم و ان شاء الله، به سایر جاها هم صادر کنیم. (صحیفه امام / ج ۱۳ / ص ۳۳۵)

^۸ من به این چهره های نورانی و بَشَاشِ شما، و به این گریه های شوق شما حسرت می برم. من احساس حقارت می کنم. من وقتی با این چهره ها مواجه می شوم، و این قلب هایی که به واسطه توجه به خدای تبارک و تعالی این طور در چهره ها اثر گذاشته است، احساس حقارت می کنم. (صحیفه امام / ج ۱۳ / ص ۳۹۱)

^۹ سوره مبارکه مائده / آیه ۵۴



آدم‌هایی که دوست خدا، عاشق خدا هستند و خدا عاشق این‌ها، کارشان چیست؟ اذله علی المؤمنین فروتن در برابر مؤمنین هستند نه خوار و ذلیل چون که روح مؤمن خیلی بلند است. اعزه علی الکافرین عزیز نفوذناپذیر در برابر کفار و اهل جهاد و بی‌باک. اگر اهل آن سبک دیگر و طالب آن بودید انصاف می‌دهید که این سبک، سبک دیگر و چیز دیگری است. از قضا آن‌هایی که سوگلی ائمه بودند در همین سبکی که شهدا رفته بودند زندگی می‌کردند. این‌ها اتفاقاً بیشتر نظر اهل بیت (ع) را به خود جلب می‌کردند. افرادی که یک کار واقعی امام را راه می‌اندازد، چه آن موقعی که مالک اشتر بود، چه آن موقعی که امثال هشام بن حکم‌ها بودند، زمان، زمان شبیه بود، می‌آمدند شبهه‌های علمی مطرح می‌کردند، امام صادق (ع) با چشمانشان از میان در خیمه دنبال هشام می‌گشتند. خوب امام می‌توانستند جواب دهند ولی قرار نیست همه چیز را امام جواب دهد، آن وقت می‌گفتند امام یار ندارد. پرده خیمه را بالا می‌زدند و با چشمانشان دنبال هشام بن حکم می‌گشتند. همین که چهره هشام را می‌دیدند، برق در چهره امام صادق (ع) نمایان می‌شد. در تاریخ هم نیامده که اینان صاحب کشف و شهود بوده‌اند یا نه. کشف و شهود را دادند، دادند، ندادند هم ندادند. مهم این است که چه قدر تابع این هستید که مجاهدانه کار را راه بیاندازید.

شما این را از حضرت علی (ع) شنیده‌اید، بارها گفته‌ام باز هم می‌گویم، لااقل برای خودم جا دارد. مالک اشتر به عنوان یار امیرالمؤمنین که اهل کشف و کرامت هم نبوده‌است، اهل تو فضا رفتن هم نبوده‌است. همین کمیلی که وقتی حاکم هیت می‌شه کار امام را راه نمی‌اندازد، امام از دست ایشان شاکی هستند. در نهج البلاغه امام برای او نامه می‌نویسد و می‌گوید که تو به چه درد من خوردی؟ نه شدتی داشتی که دشمنان را بترسانی نه مملکت را درست کردی؟ غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ وَ لَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ^{۱۰} از آن طرف مالک اشتر است. مالک کسی است که در روایات ما داریم امر امام شدید بود مادامی که مالک بود. یعنی امام شدید می‌تاخت تا زمانی که مالک بود، زمانی که مالک نبود علی ابن ابی طالب (ع) هم علی ابن ابی طالب (ع) نبود. این

^{۱۰} اَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وَلَّى وَ تَكْلُفُهُ مَا كُفِيَ لَعَجْزُ خَاضِرٍ وَ رَأْيُ مُتَبَرٍّ وَ إِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا وَ تَعَطِّلِكَ مَسَالِيخَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ لَيْسَ لَهَا بِهَا مَنْ يَمْنُهَا وَ لَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأَى شَعَاعٌ فَقَدْ صِرَتْ جَسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ وَ لَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ (نهج البلاغه ترجمه محمد دشتی / نامه ۶۹)

خیلی حرف است یعنی کنار دست امام کسی باشد که امید حربه‌های امام باشد. وقتی امام داد می‌زند خیالشان راحت است که یک نفر هست که کار را جلو می‌برد. بعد زمانی که خبر شهادت مالک را به امیرالمؤمنین می‌دهند امیرالمؤمنین می‌فرماید رفتن تو کمر عالم را شکاند، خیلی حرف است. یک عالمی باید به خودش ببالد که مالک در آن قدم می‌زد. و هر موجودی که آمده آیا موجودی مثل مالک می‌تواند دوباره بیاورد. آیا امیدی هست که کسی مثل مالک بیاید. بعد تعریف‌هایی از ایشان می‌کنند که خیلی بلند است. هیچ عارف معتکفی به اعماق وجود مالک نمی‌تواند دست پیدا کند^{۱۱}. و هیچ پرنده‌ای به بلندای اندیشه او نمی‌پرد. چرا؟ چون کار امام را راه می‌اندازد. معرفتش نسبت به امام بالاست و کار امام را راه می‌اندازد.

این سبک سبک خاصی از دینداری است که شهدا این سبک را معرفی کردند. نه این که این سبک وجود نداشته و این معارف نبوده، این معارف بوده ولی مثل چیزهایی که رفته رفته خاک می‌گیرد و در قفسه‌ها می‌ماند و کسی سراغ آن‌ها نمی‌رود و راجع به آن‌ها فکر نمی‌کند. امام و شهدا این کتاب خاک خورده را از قفسه‌ها بیرون آوردند و یک عرفان دیگر را معرفی کردند به نام عرفان مجاهدانه. که این حرکت جهادی شبیه‌ترین حرکت‌هاست به حرکت رزمنده‌ها، همان روحیات، همان حالات، همان فکر و باید همان‌طوری شود. باید همان فضا، همان نیت‌ها احیا شود تا شبیه‌ترین نقطه‌ای شود که ما در عرفان داریم و نزدیک‌ترین نقطه‌ای که ما به قرآن داریم باقی بماند. تا سبک شهدا باقی بماند و چیزی که می‌تواند این سبک را نگه دارد این است که در مسافرت جهادی آن الگو یک‌بار دیگر بازخوانی شود و در سال طبق آن عمل شود. این اردو همایش عرفان مجاهدانه است. پس بنده مسافرت جهادی را تعریف می‌کنم به همایش عرفان مجاهدانه. آن موقع رنگ همه چیز تغییر می‌کند و رنگ خدایی

۱۱ چون خبر شهادت اشتر به امیرالمؤمنین (ع) رسید آهی برکشید و بسیار افسوس خورد و فرمود: آفرین خدا بر مالک که هر چه داشت از او بود، او اگر از کوه بود البته بزرگترین ستون و صخره آن بود، و اگر از سنگ بود همانا سنگ سختی بود، مالکا! راستی که بخدا سوگند مرگ تو جهانی را ویران ساخت، و مویه کتان بر چون تویی باید مویه سر دهند. سپس فرمود: *إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*، و الحمد لله رب العالمین " ما همه از خدائیم و به سوی او باز خواهیم گشت، و سپاس ویژه پروردگار جهانیان است " خداوند من این مصیبت بزرگ را به حساب تو می‌گذارم که مرگ او از مصائب روزگار است، خداوند مالک را رحمت کند که او به عهد خود وفا کرد و پیمان خود را به انجام رساند و به دیدار خدایش شتافت، با اینکه ما با خود عزم کرده ایم که بر هر مصیبتی پس از مصیبت رحلت رسول خدا (ص) صبر (پیشنه سازیم که راستی آن بزرگترین مصیبت است) امالی شیخ مفید-ترجمه استادولی/ ص ۹۷

می‌گیرد. آن وقت بیل زدن و شوخی کردن و نکردن ما و همه کارهای ما عبادت می‌شود و همه چیز آن می‌شود رُشد یعنی همه چیز آن، انسان را بالا می‌برد. جهادی این طوری است؛ چون در این مسیر قرار گرفته است، مسیر همایش عرفان مجاهدانه. در این مسیر که قرار گرفته حالا ممکن است فردی بگوید آقا من به نیت مثلاً بنی بشر و نوع دوستی شرکت کرده باشم. حتی ممکن است این نیت‌ها برای راه افتادن و شروع راه نیت‌های خوبی باشد ولی باید آن را رشد داد، مانند شهدا. شهدا (بالاخره ما رفقای شهید داشتیم)، بعضی از شهدا می‌رفتند جبهه برای مسلسل بازی، باورتان می‌شود؟ شما روز اولی که می‌آمدید جهادی چند سال داشتید؟ چهارده پانزده سال، چی می‌فهمیدید؟ ولی الآن دید شما در یک افق و حوزه بالاتری باز شده‌است. این اردو رفتن‌ها رشد می‌دهد. آن زمان هم می‌گفتند که این جبهه رفتن‌ها رشد می‌داد. یعنی وقتی که به جبهه می‌رفتند و تجربه می‌کردند و می‌دیدند افق فکری آن‌ها رشد می‌کرد.

علاوه بر این، این فضا فضایی است که ویژگی خاصی دارد که نمی‌دانم چه قدر می‌شود به آن توجه داد. ببینید یک خیرات و برکاتی در بعضی از عبادات مشخص است. مثل این که شما بنشینید یک دعای کمیل بخوانید و یک لیتر گریه کنید. یک عباداتی هم هست که در کیسه آدم خیلی چیز می‌ریزند ولی شما خیلی نمی‌فهمی. مثل احترام به والدین، احترام به والدین عبادتی است که شما فکر نمی‌کنید مانند خواندن دعای کمیل است. خیلی متوجه نمی‌شوید ولی کوچکترین کاری که بکنید خیلی به شما می‌دهند. حالا چه فرقی ما بین این دو است؟ نکته مهم این است که این عبادات جزو عبادات عجب‌آور نیست. چون به طور مستقیم آدم را هوا نمی‌گیرد. خدمت به محرومین، خدمت به این پابرنه‌هایی که به قول حضرت امام که با کسی تعارف نداشتند، ولی نعمت هستند، من در جایی گفته‌ام ولی نعمت یعنی چه، خیلی حرف بزرگی است. امام فقیه است، فقیه مفهوم ولی را می‌فهمد که چه چیزی می‌گوید. ببینید گاهی اوقات ما روی دنده تعارف می‌افتیم و هرچه به دهنمان می‌آید می‌گوییم، ولی کسی در حد امام می‌فهمد که چه چیزی می‌گوید. ولی نعمت هستند یعنی اینکه خیلی از ارزاقی که به شما می‌دهند از همین کانال می‌دهند. به واسطه آن‌ها می‌دهند، این یعنی ولی نعمت. به واسطه آن‌ها می‌دهند به ما. یک سری ضعفایی در جامعه هستند که این ضعفا اصلاً خود بودنشان

نعمت است. ببینید بحث تکوین و تشریعش خلط نشود که حالا ما باید کاری بکنیم که یک سری ضعفا در جامعه ایجاد نکنیم چون موجب برکات و... هستند، نه همیشه در جامعه وضعی هستند این امر را همیشه خداوند به صورت تکوینی چینی می‌کند. ما از نظر تشریعی وظیفه‌ای داریم ولی خداوند از نظر تکوینی کار خودش را می‌کند. **اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ^{۱۲}** این سنت خداست، بسط و قبض رزق را خدا مدیریت می‌کند. بسط و قبض یعنی تکوین، همیشه یک چینی در عالم وجود دارد. البته اشکال ما فقط این است که گرفتار این اعتبارات می‌شویم. این مالکیت‌ها مالکیت‌های اعتباری است. ما برای این که زندگی روزمره خودمان را انجام دهیم گاهی اوقات اعتباراتی برای خودمان تعریف می‌کنیم که درست است، اما فراموش می‌کنیم که این‌ها اعتباراتی است که اختیار کردیم. مثلاً شما می‌توانید رئیس را بکنید مرئوس، جای این دو را با هم عوض کنید، این‌ها اعتبارات است. فرض بفرض بفرمائید این میکروفون برای من است. الآن من هستم و این، این وسط اصلاً ملکیتی نیست. این اعتبارات را شرع قبول کرده‌است. به عنوان پرانتزی این بحث را باز می‌کنم و می‌بندم و بحث خودمان را ادامه می‌دهیم.

یک زمانی شما صحبت از ملکیت حقیقی می‌کنید مانند مالکیت شما بر خاطرات خودتان، هر چیزی که وارد ذهن شما شود شما مالک حقیقی آن هستید، هیچ کسی نمی‌تواند آن را از شما بگیرد چون اصلاً مالکیتی بر آن ندارد، شما هستید و آن مطلبی که وارد ذهن شما شده و یک رابطه که رابطه‌ای واقعی است. ولی این میکروفون این طور نیست. یعنی من هستم، این هست و هیچ چیز دیگری هم این بین نیست. این می‌شود مالکیت اعتباری، لذاست که امکان سلب یا غصب این از من وجود دارد. شما خاطرات من را از من که نمی‌توانید غصب کنید. وجود این اعتبارات ایرادی ندارند منتها الآن این اعتباراتی که ما وضع کردیم رنگ حقیقت به خودشان گرفته‌اند. ما اصلاً حواسمان نیست. همه این کوه‌ها برای من است. خوب چه اتفاقی افتاده‌است. چه حقیقتی به وجود آمده‌است. می‌گوید اگر همه این کوه‌ها برای من باشد همه را می‌فروشم تا یک هواپیمای خصوصی بخرم. هواپیما می‌خرد تا داخل آن بنشیند، خوب من هم



داخل آن می‌نشینم. گاهی اوقات ما یک چیزهایی می‌سازیم بعد روی آن‌ها آن قدر مانور می‌دهیم که برای ما واقعی می‌شوند. مثل کسی که یک فیلم ترسناک می‌بیند، بعد شب از خانه که بیرون می‌رود می‌ترسد. وقتی از او می‌پرسی از چه می‌ترسی می‌گوید از دراگولا. حواسش نیست که این را خودش ساخته، پرونده و حالا از همان می‌ترسد. متوجه نیست اصلاً این‌ها حقیقت ندارند. یک سری اعتباریاتی است که هیچ حقیقتی ندارد و ما هم دائم با آن‌ها خوشیم. یک وقت علم است، علم خوب است. ولی یک موقع اعتباریات است. طرف عشق می‌کند از این که این وسیله را دارد یا غصه می‌خورد از این که آن را ندارد. یک موقع است که ما با همین اعتباریات داریم عشق می‌کنیم، اصلاً لذت می‌بریم. اعتباریات برای ما رنگ حقیقت گرفته‌اند. تمام هم و غم ما این اعتباریات شده‌است. این که فرموده‌اند: قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ^{۱۳} اصلاً هم یعنی غم، قیمت آدم به اندازه همت اوست یعنی برای چه چیزهایی غصه می‌خورد، طرف کنکور قبول نمی‌شود های های گریه می‌کند. قیمتش همین قدر است. این قدر بیشتر نمی‌ارزد. نه این که عاشق علم است و چون به آن نرسیده این طور باشد، نه.

برگردیم به بحث، خدا امر تکوینی خود را انجام می‌دهد ولی ضعفا در جامعه ولی نعمت هستند. این یک منطق دیگر است. در جنگ بدر وقتی که وجود مبارک نبی مکرم اسلام غنایم را به مواسات تقسیم کردند، خوب آن‌ها سیصد و سیزده نفر بودند. بعضی از آن‌ها جنگ‌آور و دلاور و فارس‌القوم بودند و بعضی هم پیرمرد، به هر حال همه آمده بودند، خوب دقت کنید؛ وقتی اموال به مواسات پخش شد سعد ابن ابی وقاص نزد پیامبر می‌آید و می‌گوید: یا رسول الله أتعطی فارس‌القوم الذی یحمیهم مثل ما تعطی الضعیف^{۱۴}؟ به فارس‌القوم همان مقداری می‌دهی که به ضعیفان می‌دهی؟ حالا جواب پیغمبر، ثکلتک أمک! و هل تنصرون إلا بضعفائکم؟ مگر این نصرت الهی که نازل شد به خاطر کسی جز همین ضعفا بود؟ آن نصرت‌های پی‌درپی به خاطر همین ضعفا آمد. آن نصرت‌هایی که آمد و غنایمی که نصیب تو شده، به خاطر آن‌ها بوده نه این که با تلاش تو چیزی نصیب آن‌ها شده باشد. همین رزقی که

^{۱۳} تصنیف غرر الحکم و درر الکلم / ص ۲۵۹

^{۱۴} لما قسم رسول الله (ص) غنائم بدر، قال سعد بن أبي وقاص: يا رسول الله! أتعطى فارس‌القوم الذى يحميهم مثل ما تعطى الضعیف؟ فقال النبى (ص): ثکلتک أمک! و هل تنصرون إلا بضعفائکم؟ (الحياة با ترجمه احمد آرام/ ج ۲/ ص ۸۰)

رزق بچه است به دست تو می‌دهند که تو به او بدهی، نه این که تو رزق بچه را می‌دهی. این مطلب جزو معارف محکم دین ما است. یعنی بچه رزق خودش را می‌گیرد. منتهای مراتب تقدیر خدا این است که رزق بچه را به دست بابا می‌دهد تا از دست او به بچه داده شود. یعنی بچه رزق خودش را دارد. حالا تحلیل می‌کند و می‌گوید تا بچه ما به دنیا آمد شانس آوردیم یک پروژه خوب به ما پیشنهاد دادند و.. نخیر آن رزق بچه بوده که به این طریق داده‌اند.

این‌ها ولی‌نعمت هستند. همین دل این‌هاست که وقتی به امیرالمؤمنین گفتند که فاصله زمین تا آسمان چه قدر است؟ حضرت به امام حسن نگاه کردند و ایشان که در ظاهر بچه خردسالی بودند فرمودند مَدَّ الْبَصَرِ وَ دَعَا الْمَظْلُومَ^{۱۵} اگر فاصله فیزیکی بین زمین و آسمان را می‌گویی هر چه قدر چشم کار می‌کند و اگر فاصله معنوی میان زمین و آسمان را می‌گویی دعای مظلوم است. دعای مظلوم دعایی است که فاصله زمین تا آسمان را پر می‌کند. کم توفیقی با ما همراه نیست توفیق خدمت به محرومین.

و وقتی تاریخ قرآن و تاریخ انبیا را نگاه می‌کنی نشان می‌دهد که همین پابرنه‌ها مدافعان اصلی انقلاب‌ها در طول تاریخ بوده‌اند. از حضرت نوح(ع) بگیرد که به او می‌گویند این اردلون چه کسانی هستند که اطراف خودت جمع کردی؟ ما به تو ایمان بیاوریم یا اطاعت از اردلون؟ معنای ردل در این‌جا طبقه پست و پایین اجتماعی است. از قضا همین‌ها بودند که به پیامبران ایمان می‌آوردند. شما همین تهران را نگاه کنید، جسارت به دوستان نشود ولی وقتی قسمت بالای شهر که تشریف می‌برید می‌بینید که اسامی کوچه‌ها و خیابان‌ها همه بوستان و گلستان و یاس و زنبق و... پایین که می‌روی در هر کوچه‌ای می‌بینی چند تا شهید داده‌اند. بعضی‌ها می‌گویند طرف از درد بی پولی رفته شهید شده، نمی‌فهمد که این حرف را می‌زند، کسی از درد بی پولی جانش رو فدا می‌کند؟ او نمی‌فهمد که سنت تاریخ این بوده است.

آن اوائل گروهی از مشرکین به مدینه آمدند^{۱۶}. به پیغمبر گفتند که جلوی در مجلس نشین،

^{۱۵} روی عن ابی جعفر علیه السلام قال: بینا امیر المؤمنین علیه السلام فی الرحبه و الناس متراکمون فمن بین مستفت و من بین مستعد، إذ قام الیه رجل فقال: السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته... فقال الحسن(ع) و بین السماء و الأرض دعوة المظلوم و مدّ البصر (تحریر المواعظ العدیدیه / ص ۵۲۵-۵۲۶)

^{۱۶} فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ جَلَسْتَ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ وَ نَحَيْتَ عَنْكَ هَؤُلَاءِ وَ رَوَّاجَ صَنَائِعِهِمْ وَ كَانَتْ عَلَيْهِمْ جَنَابِ الصُّوفِ جَلَسْنَا نَحْنُ إِلَيْكَ وَ أَخَذْنَا عَنْكَ فَمَا يَمْنَعُنَا مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْكَ إِلَّا هَؤُلَاءِ فَلَمَّا نَزَلَتْ الْآيَةُ قَامَ النَّبِيُّ يُلْتَمِسُهُمْ فَأَصَاتَهُمْ فِي مُؤَخَّرِ

برو بالای مجلس بنشین تا ما هم که با تو کار داریم بیاییم بالای مجلس. بعد گفتند این‌ها چه کسانی هستند که اطراف خودت جمع کردی. در روایت آمده که گفتند بوی گند زیربغل‌های این‌ها ما را آزار می‌دهد. لاقبل برو صدر مجلس بنشین که ما هم تو را می‌خواهیم ببینیم بیاییم صدر مجلس بنشینیم، به هر حال ما نزد تو می‌آییم ولی تو هم رعایت شأن ما را بکن. اصحاب ناراحت شدند و رفتند در زاویه‌ای از مسجد نشستند. آیه نازل شد "وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَكَ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا" پیغمبر؛ البته وقتی می‌گوید پیغمبر درحقیقت ما را هم خطاب قرار داده‌است، که ای پیامبر جان خودت را عادت بده که با همین ضعفا بگردی وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ این کسانی که لَوْجِهِ الله دور تو جمع شده‌اند بدون هیچ امیدی؛ واقعاً کسانی که قبل از فتح مکه دور پیامبر جمع شدند با چه امیدی جمع شده بودند، شما حساب بکنید به پیغمبر ایمان آوردن یعنی کتک خوردن؛ به پیغمبر ایمان آوردن یعنی شعب رفتن، به پیغمبر ایمان آوردن یعنی گدای مدینه شدن، به پیغمبر ایمان آوردن یعنی اگر جزو انصار باشی وسط خانه پرده بزنی تا مهاجرین بیایند در خانه شما زندگی کنند، همه این‌ها برای خدا، در ادامه می‌فرماید "وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَكَ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا"^{۱۷} از این‌ها چشم برنگردانی طرف آدم‌هایی که به قول امیرالمؤمنین ته گلویشان از بس که سیر هستند ترش کرده‌است، نکند از آن‌ها چشم برگردانی به سوی این افراد، وَ لَا تَطْعَمَنْ اَغْفَلْنَا کسانی که امرشان فُرُط است، پیامبر بلند شدند رفتند کنار اصحاب نشستند و فرمودند «مَعَكُمْ الْمَحِيَا وَ مَعَكُمْ الْمَمَات» زندگی با شما، مردن با شما؛ با شما من زنده می‌مانم و با شما می‌میرم. این که چنین توفیقی خدا به ما داده‌است، حالا ما چه کار خیری کرده بودیم یا دعای خیر چه کسی بوده است که خدا این توفیق را به ما عطا فرموده‌است و ما را به این فضاها آورده‌است که خدمت این‌ها را بکنیم و این را برای خودمان افتخاری بدانیم، نمی‌دانیم چه چیزی باعث

الْمَسْجِدِ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَمِيتْنِي حَتَّى اَمُرَّ بِنَفْسِي مَعَ رَجَالٍ مِنْ اُمَّتِي مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَ مَعَكُمْ الْمَمَات (الحياة با ترجمه احمد آرام/ ج ۴/ ص ۵۰۶)

این توفیق بزرگ شده است.

این موضوعی که مطرح شد یکی دیگر از مباحثی است که می‌توان در بحث جهادی و جهاد بیان کرد و از فضاهایی است که می‌توان در اردوهای جهادی آن را باز کرد تا رفته رفته جهادی مضمحل نشود و تبدیل به چیزهای دیگری نشود. یک بار دیگر هم خدمتتان گفته بودم جهادی به دلیل پتانسیل‌های خیلی بالا قابلیت خراب شدن بالایی دارد، هر چیزی که پتانسیل بالایی دارد قابلیت خراب شدنش هم بالا می‌رود. و مسافرت جهادی اگر مراقبت نشود و دائم به خودمان تذکر ندهیم که الآن چه کار می‌کنیم، هدفمان برگزاری همان همایش عرفان جهادی است یا خیر که اگر این بود به فضل خدا چیزهای دیگری هم داده می‌شود. در پایان هم حدیثی را هدیه می‌کنم. ببینید همه خدا را دوست دارند، اینکه ما خدا را دوست داشته باشیم خیلی امر مهمی نیست اما این که خدا هم از ما راضی باشد خیلی مهم است. یک حدیثی است از جمله احادیثی که املائی است، یعنی امام به راوی می‌گویند بنویسد. راوی از امام حسن عسگری (ع) می‌پرسد که اگر من بخواهم سلام جامعی به ائمه بدهم چگونه سلام بدهم؟ در این سلام‌هایی که می‌فرمایند سلامی است به امام رضا (ع) که هر وقت که حالتان مناسب بود و خواستید به ایشان توجهی بکنید این صلوات مناسب است **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی عَلٰی بْنِ مُوسٰی الَّذِیْ ارْتَضٰیتهُ خداوند بفرست سلام و صلوات بر علی ابن موسی الرضا الَّذِیْ ارْتَضٰیتهُ که تو از او راضی هستی رَضِیْتَ بِهِ مِنْ شِیْءٍ مِنْ خَلْقِكَ** هر کسی که تویی خدا، از او به واسطه امام رضا راضی می‌شوی، خیلی عجیب است. مثل این که ظهور اسم یا سریع‌الرضا، امام رضا (ع) است. بعد در انتهای صلوات هم به خدا می‌گوییم **اِنَّكَ جَوَادٌ کَرِیْمٌ**، عبارت‌های دیگری هم داریم **اِنَّكَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ** ولی انگاری این خدای امام رضا است. به هر جهت کیسه همه ائمه پر است ولی گویا امام رضا (ع) چیز دیگری است.

بالنبی و آله الفاتحه مع الصلوات

در سال ۱۳۸۸ در منطقه بشاگرد حجت الاسلام
والمسلمین قاسمیان در جمع جهادگران سخنرانی در
باب عرفان جهادی مطرح نمودند، که در آن
سخنرانی با مطرح کردن این موضوع و نقدی بر آن
چه که در عموم از عرفان تلقی می‌شود، در واقع از
طرفی بازتعریفی از عرفان و مباحث عرفانی داشته‌اند
و از طرفی دیگر هم به سبک زندگی که اخیراً در
بیانات رهبری مورد توجه قرار گرفته‌است پرداخته‌اند.

آدرس: تهران، خیابان طالقانی، تقاطع مفتح، سازمان بسیج دانشجویی،

ساختمان شهید باقری

www.Jahadgaran.org

info@jahadgaran.org

۰۲۱۸۷۵۵۱۲۹۷

سامانه پیامکی: ۰۲۱۸۷۵۵۱۲۹۷



مجلس شورای اسلامی
فرماندهی باقری - بسیج دانشجویی